

## حرص اندر عشق تو توفخرست و جاه

مولانا « مثنوی معنوی « دفتر سوم »  
بخش ۸۶ - بازگشتن به قصه دقوی

مر علی را در مثالی شیر خواند

شیر مثل او نباشد گرچه راند

از مثال و مثل و فرق آن بران

جانب قصه دقوی ای جوان

آنک در فتوی امام خلق بود

گوی تقوی از فرشته می ربود

آنک اندر سیر مه را مات کرد

هم ز دین داری او دین رشک خورد

با چنین تقوی و اوراد و قیام

طالب خاصان حق بودی مدام

در سفر معظم مرادش آن بدی

که دمی بر بنده خاصی زدی

این همی گفتمی چو می رفتی براه

کن قرین خاصگانم ای اله

یا رب آنها را که بشناسد دلم

بنده و بسته میان و مجلم

و آنک نشناسم تو ای یزدان جان

بر من محجوبشان کن مهربان

حضرتش گفتمی که ای صدر مهین

این چه عشقست و چه استسقامت این

مهر من داری چه می جویی دگر

چون خدا با تست چون جویی بشر

او بگفتی یا رب ای دانای راز

تو گشودی در دلم راه نیاز

درمیان بحر اگر بنشسته ام

طمع در آب سبو هم بسته ام

همچو داوود نود نعجه مراست

طمع در نعجه حریفم هم بخاست

حرص اندر عشق تو فخرست و جاه

حرص اندر غیر تو ننگ و تباه

شهووت و حرص نران بیشی بود

و آن حیزان ننگ و بدکیشی بود

حرص مردان از ره پیشی بود

در مخنت حرص سوی پس رود

آن یکی حرص از کمال مردی است

و آن دگر حرص افتضاح و سردی است

آه سری هست اینجا بس نهان

که سوی خضری شود موسی روان

همچو مستسقی کز آبش سیر نیست

بر هر آنچ یافتی بالله مه ایست

بی نهایت حضرتت این بارگاه

صدر را بگذار صدر تست راه